

## غیاب و جابه‌جایی و ضرورت شرح واقعه

غیاب هر چیز حامل روایت وقوع واقعه‌ای است، زیرا که شرح واقعه مکمل وقوع واقعه است. در واقع، حاصل شرح وقایع به مجموعه معارف بشری می‌افزاید. اگر واقعه را نتوان طی یک رابطه‌ی علی معلولی شرح داد، عناصر دخیل در رابطه‌ی علی معلولی مجهول است. در واقعیت، جای هر چیز و هر کس در چیدمانی قابل درک مشخص است. وقایع شب و روز در حال وقوع هستند. و انسان به‌عنوان شاهد هوشیار وقایع دخیل در ساخت‌و‌کار زندگی‌اش مدام در حال نظم‌دادن به اشیا یا شرح وقوع وقایع در واقعیت است؛ معمولاً انتظام حاکم بر اشیا میل به دگرگونی دارد. به این معنا که انتظام اشیا به سمت پراکندگی میل دارد و در این میل به پراکندگی اشیا مدام در حال جابه‌جایی هستند، این جابه‌جایی را می‌توان تغییر حالت نیز تعبیر کرد که حاصلش غیاب‌های تازه‌ی اشیا در مکان‌های قبلی و حضور در جاهای فعلی‌شان است، طبعاً غیاب‌های تازه حاصل جابه‌جایی یا همان پراکندگی اشیا است، که حاصلش استقرار انتظام تازه می‌شود. به‌طور مثال، آهن از جایش در معادن استخراج می‌شود و در انتظام تازه به‌صورتی دیگر و در جایگاهی دیگر مستقر می‌شود که این استقرار هم موقتی است. فی‌المثل بعد از آن‌که آهن از معدن استخراج شد، آن را به‌صورت اشیای متفاوت درآورده و احتمالاً در بناهای تازه استقرار می‌یابند. جابه‌جایی آهن از معدن باعث فقدان یا غیاب آن در جایگاه قبلی‌اش می‌شود. جابه‌جایی آهن از مکان قبلی‌اش به صورت‌ها و مکان‌های فعلی‌اش ضمن آن‌که

در جایش غیاب ایجاد می‌کند؛ تابع رابطه‌ای علی معلولی نیز می‌شود که می‌توان آن را شرح داد. این جابه‌جایی‌ها رشته‌وقایعی است که حاصلش تغییر چهره‌ی زمین است. طبعاً این جابه‌جایی‌ها مولد شرح روایت‌های تازه است که بازتاب می‌یابند، تصمیم‌گیری به‌عهده‌ی راویانی است تا چگونگی جابه‌جایی‌ها را از منظر خود روایت کنند. وقتی چیزی در جایی غایب می‌شود، در چرخه‌ی رابطه‌ی علی معلولی اتفاقی افتاده که چنانچه علت واقعه نامشخص باشد مجهول می‌نماید. زیرا که اساساً هیچ چیز در جهان وجود ندارد که براساس روابط علی معلولی امکان جابه‌جایی نداشته باشد. طبعاً جابه‌جایی‌ها و غیاب‌های دوباره نیز حاصل روابط علی معلولی تازه‌ای خواهد بود، زیرا که هیچ چیز در جهان بیرون از مدار روابط علی معلولی قرار نمی‌گیرد، و نیز هیچ چیز نیست که در این جهان بی‌جا و مکان بماند، طبعاً این جابه‌جایی‌ها مولد غیاب شیء و وقوع واقعه‌ای است و ضرورت شرح واقعه در جامعه‌ی انسانی دارد. البته موضوعیت شرح واقعه بستگی دارد به نوع شرح واقعه! و منظر نگاه راوی که از واقعه چه تأویلی داشته باشد تا مثلاً چه سمت و سویی بیابد.

طبعاً شرح روایات شب و روز ادامه دارد و بنا به دلیل موضوعیت آن دسته‌بندی می‌شود. بخشی از شرح وقایع در روزنامه‌ها چاپ و منتشر می‌شود، تعدادی بدل به اسناد سجلی و ثبت احوال می‌شود، بخشی به‌عنوان اسناد املاک در محضرخانه‌ها ثبت و برای رجوع دوباره به آن بایگانی می‌شود، تعدادی به‌عنوان شکوائیه‌ها به دادگستری احاله داده می‌شود، بخشی به‌صورت متون و مقاله‌های علمی بدل به کتب و مقالات درسی می‌شود و علوم را توسعه می‌دهد، بخشی به‌صورت نامه درمی‌آید و مابین مردم ردوبدل می‌شود. تعدادی نیز بدل به داستان‌ها و رمان‌های ادبیات داستانی منتشر می‌شود.

از دیگر سو، در هنگام کشف مفاهیم و معارف تازه، انسان کاشف اشیای مورد نیازش نیز می‌شود و از آن‌جا که اشیای حاصل از کشف مفاهیم قبل از اختراع و ساختن آن‌ها در جهان وجود ندارد، انسان احساس می‌کند که با جهانی ناقص مواجه است و وظیفه‌ی خود می‌داند که آن نقیصه را تأمین کند، بنابراین انسان در طول حیاتش در حال ایجاد اشیای مورد نیاز حاصل از کشف مفاهیم است. به‌طور مثال، کشف و درک مفاهیم

شیمی منجر به خلق پلاستیک می‌شود و پلاستیک ماده‌ای است که می‌توان ابزار پلاستیک را خلق کرد. یادمان باشد مواد اصلی ساختن ماده‌ی پلاستیک در ذات طبیعت وجود داشته است. بشر با کشف مفاهیم شیمی با جابه‌جایی مواد و ترکیب آن‌ها پلاستیک را به وجود آورده است. طبعاً با خلق پلاستیک بشر این امکان را می‌یابد که اشیایی که تا قبل از اختراع پلاستیک وجود نداشته به وجود بیاورد. پلاستیک حاصل جابه‌جایی مواد و ترکیب آن‌ها براساس مفاهیم مکشوفه‌ی شیمی بوده است. به تعبیری دیگر، در هر حال جهان در همه‌ی وجوهش در حال تطور است.

چیدمان و انتظام اشیا در خانه و اتاق ما نیز در حال پراکندگی است به نحوی که ما اصرار داریم هر بار اشیای محیط زندگی مان را انتظام دهیم، میل مفراطی در روابط اشیا است که سمت و سو به سوی پراکندگی دارد. پراکندگی اشیا در واقع، حاصل حیات و تحرک جهان است به سوی تثبیت انتظام تازه. چنان‌چه انسان را جزو اشیای وابسته به زمین بدانیم، که هوش و شعور عینیت‌یافته‌ی زمین است، عاملی تأثیرگذار به سمت کمال بوده و خواهد بود. انسان با خلق مفاهیم تازه ضمن جابه‌جایی مواد، به مدد مفاهیم مکشوفه‌اش، به جهان صورتی تازه می‌بخشد، به تعبیری دیگر، انسان هر بار با تولید مفاهیم تازه به اشیای جهان انتظام تازه می‌بخشد و جهان را متحول می‌کند. بنابراین، انسان با خلاقیت مدام خود صورت‌های مطلوب خود را به وجود آورده و چهره‌ی زمین را با نیازهای مطلوب خود تغییر می‌دهد و نقایصی را که در جهت سمت و سوی زندگی آرمانی خود احساس می‌کند تأمین کند، و عجیب آن‌که با هر بار خلق مفاهیم تازه و ایجاد صورت‌های مطلوبش در زمین، کاشف ده‌ها نقیصه‌ی دیگر می‌شود تا به سمت کمال میل کند. در واقع، انسان یا زمین در هر حیظه از کارکردش مواجه با مجهولاتی است که آن روی سکه‌اش غیاب اشیا و مفاهیم مطلوب دیگر است. به تعبیر دیگر، انسان محیط زندگی خود را برای زیست متحول انسانی‌اش مهیا می‌کند، زمانی خانه‌اش را فی‌المثل به صورت خطی کنار رودخانه‌ای متناسب با هویت آن روزگار می‌ساخت و اینک خانه‌اش را در آسمان خراش‌ها متناسب با هویت این روزگار می‌سازد. بنابراین زمین را متناسب با تغییر نوع نگاه و هویت متحولش دگرگون می‌کند. هر بار چینش اشیا را دگرگون می‌کند تا به محیط و شرایط

مطلوب خود نزدیک شود. این محور روابط علی معلولی که مولد خلق مدام مفاهیم و نیز خلق صورت‌بندی‌های تازه است پایان‌ناپذیر می‌نماید. زیرا که با هر تغییر در صورت زندگی اش بر زمین، با کشف و ایجاد مفاهیم تازه، ناگزیر می‌شود تا شکل زندگی خود را تغییر دهد و در نتیجه اشیای مورد نیازش را به وجود بیاورد. حتی نوع نگاهش به هستی براساس کشف و خلق مفاهیم نو، عقاید گذشته‌اش را به چالش می‌گیرد. زیرا عقاید ماسبق را متناسب با جهان نو نمی‌بیند. به همین دلیل است که اساطیر هزاران ساله که در زندگی بشر نقش ایفا می‌کرده‌اند، فرو می‌ریزد. شاید به همین دلیل باشد که فی‌المثل اساطیر یونان و هند و چین باستان، که روزگاری محور زندگی ساکنان این سرزمین‌ها بودند، اینک به نظر چیزهایی از دورانی سپری‌شده از کودکی انسان دارند.

زمانی بود که انسان آهن را نمی‌شناخت و در غیاب آهن زندگی اش کامل نبود. با این توضیح که زندگی ابتدایی آن روز در غیاب آهن و سپس فولاد غیرقابل توسعه بود. به همین دلیل فقدان اشیای فولادی احساس شد. در واقع، با کشف آهن و ساختن فولاد به وسیله‌ی انسان، با فقدان اشیای فولادی دیگر مواجه شد. و این رابطه‌ی علی معلولی ایجاد مفاهیم و تولید اشیای مورد نیاز ما تا به این دوران ادامه داشته است، به تعبیر دیگر انسان در غیاب اشیا و مفاهیم، اصرار بر اندیشیدن در جهت کشف یا ساختن آن‌ها داشته است تا جهان خود را کامل کند. ولی واقعیت این است که از منظر انسان جهان هیچ‌گاه کامل نخواهد شد. جهان همیشه مواجه با غیاب چیزهایی خواهد بود که وجود خارجی ندارند و باید ساخته شوند. قطعاً ابزار و اشیای دوران ما، چیزهایی مثل موبایل و کامپیوتر و تلویزیون حتی در خیال انسان چند قرن پیش هم نمی‌گنجید. و اگر در ذهن خیال‌پرداز انسانی شکل می‌گرفت، به شکل اسطوره‌ای مثل جام جم درمی‌آمد.

در واقع، همین تکاپوی انسان در پی یافتن مفاهیم و معناها و سپس خلق اشیای مورد نیازش بوده و هست تا جهان خود را گسترش دهد و حاصل آن‌که با کشف مفاهیم به انضمام جابه‌جا کردن مواد، جهان هر بار به تناسب نیاز انسان هر دور متحول شد. به تعبیر دیگر، با گسترش جهان ذهنی انسان، او را با تعدد غیاب مفاهیم و سپس اشیا مواجه می‌کند.

به‌طور مثال، مفاهیم علم شیمی و فیزیک و ریاضی در زندگی بشر اولیه وجود نداشته است. در واقع، انسان نخست علوم مورد نیازش را براساس مجموعه‌ای از قوانینی که در طبیعت وجود دارد برپا می‌کند و سپس اشیای مورد نیازش را می‌سازد. انسان در ابتدا در غیاب مفاهیم فیزیک و شیمی و ریاضی قادر به ساختن اشیای مورد نیازش نبوده است. باز هم بنا به تعبیری دیگر، قطعاً تنها انسان است که با توسل به خیالش ماهیت قبل از وجود اشیا را درک می‌کند. بدین معنا که حتی قبل از این که اشیایی مثل بیل یا کلنگ در زندگی انسان به وجود آمده باشد، انسان آن را در خیال خود به وجود آورده و سپس مفاهیم مورد نیاز ساختن اشیایی چون بیل و کلنگ را کشف کرده و سپس آن را در واقعیت به وجود آورده است، به تعبیری دیگر، ماهیتی بعد از وجود به آن داده است. چنین تأویلی درباره‌ی همه‌ی چیزهایی که زندگی انسان را متحول کرده است، هم‌خوانی دارد. چنین تأویلی را می‌توان از دوران غارنشینی تاکنون تعمیم داد که بشر، ضمن کشف مفاهیم علمی، اشیای مورد نیازش را ایجاد کرده است تا قادر باشد حتی در فضا زندگی کند. و چه‌بسا که انسان با خلق مفاهیم تازه ضرورت ایجاد شهرهای فضایی را احساس کند و در قرون آینده شهرهای فضایی را نیز به وجود بیاورد.

درک غیاب اشیا رابطه‌ی مستقیمی با خیال انسان دارد. بدون تخیل انسان قادر به تفکیک شدن از خویشاوندان بیولوژیکش نبود. شکل‌گیری زبان که با نام‌گذاری اشیا آغاز شد، حاصل خیال‌ورزی انسان بود. زمانی که انسان در غار قصه گفت یا نقاشی کرد، در واقع، با هنرورزی‌اش تخیلات خود را بازتاب داد، و نیاز به انتقال تجربه و نقل وقایع ضرورت نام‌گذاری اشیا و مکان‌ها و زمان‌ها را ایجاد کرد و این آغاز بسط و توسعه‌ی ذهنیت هنرمندانه‌اش شد تا گسترش جهان ذهنش مکمل توسعه‌ی جهان خارج از ذهنش باشد. بدون تخیل پدران انسان، انسان هرگز قادر به انتقال تجربه نبود. در واقع، با نام‌گذاری اشیا و شکل‌گیری زبان بود که امکان انتقال تجربه یافت.

بنابراین، کشف علت مجهول مانندن چیزی، و نیز شرح آن حامل روایتی ناگفته است. ادبیات داستانی انباشته از داستان‌هایی با موضوع غیاب انسان و چیزهای مرتبط با اوست. در داستان بزرگ مسخ در غیاب گرگوار سامسا، سوسکی در جای او دراز کشیده

است. در غیاب گرگوار سامسا و حضور سوسک روی تخت خواب فشرده‌گی عناصر پلات داستانی موحش احساس می‌شود، پلات داستانی که روابط علی معلولی‌اش با نظام واقعیت هماهنگ نیست. در داستان چهارم عزاداران بیل غیاب حاصل از مرگ گاو مشدی حسن فاجعه می‌آفریند. مرگ گاو باعث فقدان چیزی در انتظام زندگی در روستای داستان گاو ساعدی شده است، بنابراین وضعیت پدیدآمده حامل واقعه‌ای است که روایتش یکی از بزرگ‌ترین داستان‌های ادبیات داستانی ما را رقم می‌زند.

در حیطه‌ی ادبیات داستانی نیز اغلب وضعیت اشیای داستانی درگیر غیاب و جابه‌جایی یکی از اشیای داستان می‌شود؛ حاجی متمول شهر می‌میرد و نقش او به‌عنوان ولی خانواده جابه‌جا می‌شود و به‌عهده‌ی داش آکل قرار می‌گیرد و داش آکل در غیاب ولی خانواده دچار تعارض عاطفی می‌شود. در رمان شازده‌احتجاب، حاکمیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جابه‌جا شده و شازده‌احتجاب به‌عنوان آخرین بازمانده‌ی حاکمیت قبلی دچار بحران می‌شود. در داستان عروسک چینی من گلشیری، روایت راوی در غیاب پدر که نتیجه‌ی جابه‌جایی او و رفتنش به زندان شده، شکل می‌گیرد. موضوع داستان گیله‌مرد بزرگ علوی، تغییر وضعیت به‌مثابه‌ی جابه‌جایی فنودالیسم منجر به بلوا می‌شود که حاصلش غیاب همسر و پدرزن گیله‌مرد می‌شود. همه‌ی این وقایع طی یک رابطه‌ی علی معلولی رخ می‌دهد. در داستان ماهی و جفتش، جابه‌جایی در نگاه اتفاق می‌افتد، وقتی که مرد برکه را توصیف می‌کند، ماهی و جفتش را توصیف می‌کند که هماهنگ باهم شنا می‌کنند، بعد از آن، جابه‌جایی در نگاه اتفاق می‌افتد، یعنی نگاه به کودک منتقل می‌شود که این نگاه با غیاب جفت ماهی مواجه می‌شود. در داستان جشن فرخنده‌ی آل احمد، روایت داستانی بازتاب جابه‌جایی وضعیت فرهنگی اجتماعی کشف حجاب است، وضعیتی که به پیش‌نماز محله امر می‌شود که باید با همسرت در جلسه‌ای دولت‌فرموده شرکت کنی، بنابراین در سلسله‌ای از روابط علی معلولی موضوع غیاب همسر و جایگزینی صیغه‌ای به‌جای او و نیز غیبت پدر خانواده تمهیدی می‌شود تا داستان گره‌گشایی شود. در داستان نویسنده تازه‌کار است، اثر مشخص بهرام صادقی، باز هم در گیرودار روابط علی معلولی

غیاب و جابه‌جایی و ضرورت شرح واقعه ۶۹۱

جابه‌جایی مجدد به جای سنت فضایی ایجاد می‌شود که حاصلش شکل‌گیری و استحاله‌ی سبزعلی به آقای اسبقی و سپس غیاب او و نیز وقایعی که به دلیل عدم تناسب کنش‌ها و رفتارها زمینه‌ای از طنز ایجاد می‌کند که بدل به داستانی می‌شود که در تاریخ داستان طنز ما کم‌نظیر است.